

محسن کدیور، که خود تجربه زندان را دارد، در مقاله زیر به بررسی مسأله زندان و جواز آن در قرآن می‌پردازد. بر خواننده هوشمند پوشیده نیست که این بررسی از منظری درون دینی صورت گرفته و مسأله زندان را می‌توان از دیدگاههای دیگری نیز موضوع تأمل و پژوهش قرار داد.

یادداشت مؤلف

از جمله حربه‌هایی که در دو سال اخیر علیه جنبش اصلاح طلبی در ایران به شکل گسترده‌ای به کار گرفته شد، حربه کهنه زندان بود تا آنجا که می‌توان به این اعتبار، امسال را «سال زندان» نامید. از آنجا که در توجیه و تجویز زندان از دین فراوان هزینه می‌شود، مناسب دیدم از زاویه نگاه قرآن کریم - به عنوان نخستین منبع اندیشه دینی - پدیده زندان را مورد بررسی قرار دهم.

پدیده زندان را از چند ناحیه می‌توان مورد مطالعه و پژوهش قرار داد؛ مطالعه تاریخی، مطالعه حقوقی، مطالعه جامعه‌شناختی و روان‌شناختی و بالاخره مطالعه دینی. در مطالعه دینی پدیده زندان، این مباحث شایسته تحقیق است: زندان در قرآن، زندان در روایات، زندان در فقه و احکام دینی، زندان در سیره متشرعه و تاریخ دینداران. نخستین بحث از مباحث چهارگانه زندان در اسلام «زندان در قرآن» است. بحث «زندان در قرآن» بحثی تفسیری است، از سنخ «تفسیر موضوعی» که پایه دو بحث زندان در روایات و زندان در فقه را تشکیل می‌دهد.

مهمترین سؤالاتی که در بحث «زندان در قرآن» مطرح می‌شوند عبارتند از: کلام الهی از چه منظری به پدیده زندان نگریسته است؟ آیا قرآن مجید مجازات زندان را تجویز و تایید کرده است

برای اکبر کنجی

زندان در قرآن

محسن کدیور



کنجی

سرزمین است و برخی آن را به معنای حبس در زندان دانسته‌اند (اوینفوا من الارض).^{۱۳}

از پنج واژه یادشده سجن و مشتقات آن دقیقاً در زندان متعارف ظهور دارد، اما واژه‌های حبس، حصر، امساک و نفی اگرچه دلالت به نوعی محدودیت، تضییق و تنگ گرفتن دارند، در زندان متعارف متعین نیستند و اعم از آن هستند و با غنایت به فراین موجود در آیات مربوطه، برخی از آیات مشتمل بر واژه‌های چهارماده اخیر هیچ دلالتی به زندان یا دیگر انواع تضییق مورد بحث ندارد. بحث زندان در قرآن در آیات ذیل محدود می‌شود:

کلیه مشتقات سجن (سوره یوسف و آیه ۲۹ شعرا)، حبس (مائده، ۱۰۶)، حصر (توبه، ۵ و بقره، ۲۷۳ و اسراء، ۸)، امساک (نساء، ۱۵)، نفی (مائده، ۳۳). فارغ از ۱۸ آیه یادشده در مباحث تفسیری، روایی و فقهی به هیچ آیه دیگری در بحث زندان استناد یا استشهاد نشده است و از هیچ آیه دیگری چنین استظهاری به نظر نمی‌رسد.

مجموعه آیات یادشده را می‌توان در سه دسته موضوعی تنظیم کرد:

دسته اول: زندان حره مستبدان علیه مصلحان

دسته دوم: زندان، مجازات مجرمان؟

دسته سوم: زندان اخروی، سجن و حصر

با توجه به دسته‌های سه‌گانه آیات مرتبط با زندان، بحث را در سه مقام برگزار می‌کنیم:

الف: زندان حره مستبدان علیه مصلحان

قرآن کریم در مباحث اخباری و قصص عبرت‌آمیز پیامبران الهی به دو مورد مرتبط با زندان اشاره کرده است:

- حضرت موسی^ع که از جانب فرعون به زندان تهدید می‌شود.

- حضرت یوسف^ع که ابتدا به زندان تهدید می‌شود و بالاخره

حدود ده سال از جوانی خود را در زندان سپری می‌کند و سمیل

زندانی قرآنی است و بیشترین حجم آیات مربوط به زندان را به خود اختصاص داده است (۹ آیه).

ابتدا به حره تهدید به زندان پرداخته، سپس ابعاد مختلف

زندانی اسوه قرآنی را مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

اول: حره کهنه تهدید صالحان به زندان

شیوه رایج همه ناصالحان در طول تاریخ در مواجهه با صالحان و

مصلحان تهدید و ارباب بوده است. ناصالحان که با زور و

به‌ناحق قدرت سیاسی را به چنگ آورده‌اند و با استبداد و فشار بر

مردم حکومت می‌کنند، هیچ صدای مخالفی را بر نمی‌تابند و

بویژه از آنان که پایه‌های نظری سلطه شیطانیشان را مخدوش

می‌کنند و در خانه ذهن مردم گل سؤال غرس می‌کنند و در مرداب

راکد جامعه موج «نجر» ایجاد می‌کنند به شدت واهمه دارند.

پیامبران الهی مصلحانی هستند که مردم را از اطاعت طاغوتها به

عبادت خداوند دعوت می‌کنند و لذا همواره از سوی طاغوتها و

مستبدان با انواع فشارها، محدودیتها و تهدیدها مواجه می‌شوند.

پیامبران و مصلحان همواره بین یک دوراهی دشوار قرار داده

یا اینکه آن را مورد مذمت و تقیح قرار داده یا اصولاً به ارزشگذاری آن نپرداخته است؟ کلام‌الله مجید سرگذشت کدام زندانیان را بازگفته، گناه این زندانیان چه بوده و چه کسانی آنان را به زندان افکنده‌اند یا تهدید به زندان کرده‌اند؟ هدف قرآن مجید از بیان قصه زندان چه بوده و چه عبرتهایی در آن نهفته است؟ آیا در قصص قرآنی، زندان و تهدید به حبس، حره مستبدان و مستکبران علیه مصلحان و پاکان است یا مجازات مجرمان و بدکاران توسط صالحان و اخیار؟ در قرآن کریم برای چه جرایمی مجازات زندان تعیین شده است؟ به بیان دیگر دلیل شرعی کدام مجازات زندان، آیات قرآن است؟ آیا در مجازاتهای اخروی، زندان جایی دارد؟ قرآن کریم در بحث زندان از چه واژه‌ها و تعبیری استفاده کرده است؟ مراد از زندان مطرح در قرآن چیست؟ محل متعارفی که حکومتها به این منظور بنا می‌کنند یا محصور کردن فرد در خانه خود یا ممنوعیت فرد از برخی تصرفات و محدود کردن آزادیهای شخص بدون محبوس کردن وی در محل خاص؟ در مجموع از قرآن کریم در باب زندان و زندانی چه اصول، قواعد، ضوابط و احکامی قابل استخراج است؟

در بحث زندان در قرآن به ترتیب از چند واژه استفاده شده است: سجن، حبس، حصر، امساک و احياناً نفی.^۱

مهمترین و پراستعمال‌ترین واژه قرآنی زندان «سجن» است.

سجن (به فتح سین) مصدر و به معنای حبس کردن در زندان

است، سجن (به کسر سین) به معنای محبس و زندان است.

سجن یکی از اسامی جهنم به ازای علیین است، که دو بار در قرآن

به کار رفته است.^۲ واژه سجن (زندان) شش بار در قرآن کریم

استعمال شده که همگی در قصه حضرت یوسف^ع و در سوره‌ای

به همین نام است.^۳ از مشتقات این ماده سه بار در قالب فعل در

همین قصه به کار رفته^۴ و یک بار نیز در قالب اسم مفعول

«مسجون» در سوره شعرا در قصه موسی^ع و فرعون به چشم

می‌خورد.^۵

دومین واژه قرآنی زندان، «حبس» است که دو بار در قالب فعل

در قرآن کریم به کار رفته است.^۶ حبس به معنای جلوگیری و

مانعت از برخاستن (المنع من الاینباعث) است که اخیراً به معنای

زندان متعارف نیز استعمال می‌شود.^۷

سومین واژه قرآنی زندان «حصر» است، حصر به معنای

تضییق و تنگ گرفتن و احاطه و استیجاب است. از این ماده چهار

بار در قالب فعل^۸ و دو بار در هیأت اسم در قرآن استعمال شده

است. حصر و احصار به معنای منع از تشریف به حج به کار رفته،

احصار در منع ظاهر مثل دشمن و راهزن، و منع باطن مانند

مرض، و حصر فقط در منع باطن گفته می‌شود.^۹ «حضور» به

مردی گفته می‌شد که برای ریاضت خود را از زنان بازمی‌دارد و نیز

از صفات حضرت یحیی^ع است.^{۱۰} «حصر» که یک بار بیشتر در

قرآن به کار نرفته به معنای سجن و محبس و از صفات جهنم

است.^{۱۱}

چهارمین واژه «امساک فرد» به معنای حفظ و نگهداری و

حبس است که یک بار در قرآن به کار رفته است (فامسکوهن فی

البیوت).^{۱۲} و بالاخره آخرین واژه «نفی من الارض» که به معنای تبعید از

می‌شوند، یا اینکه دست از دعوت به رهایی و آزادی و خداخواهی بردارند و همرنگ زمانه شوند و یا خود را برای تحمل تبعید از شهر و دیار، سنگسار شدن، به صلیب کشیده شدن و بریده شدن دست و پا بر خلاف هم، سوزانده شدن در آتش، به زندان افکنده شدن و بالاخره قتل آماده کنند. قرآن کریم در غیرتهای نافذ خود به کرات این تهدیدها را به دقت ترسیم کرده است. حضرت شعیب و به طور کلی پیامبران به تبعید تهدید می‌شوند (اعراف، ۸۸ و ابراهیم، ۱۳). نوح، ابراهیم، شعیب و کلا همه پیامبران به سنگسار شدن و رجم ترسانیده می‌شوند (شعراء، ۱۱۶، مریم، ۴۶، هود، ۹۱ و یس، ۱۸). ساحرائی که به آیین موسی ایمان آوردند به صلیب کشیده شدن و قطع دست و پا برخلاف هم تهدید شدند (اعراف، ۱۲۴، طه، ۷۱، شعراء، ۴۹). حضرت ابراهیم به در آتش سوختن و کشته شدن تهدید شد (عنکبوت، ۲۴، انبیاء، ۶۸). حضرت هابیل و حضرت موسی به قتل تهدید می‌شوند (مائده، ۲۷ و غافر، ۲۶). اما فقط دو پیامبرند که به زندان تهدید می‌شوند یوسف و موسی.

همسر عزیز مصر پس از اینکه خبر ناکامی اش در اظهار عشق به یوسف در شهر منتشر شد، زنان شهر را دعوت می‌کند و جمال بی‌مثال یوسف را در مقابل دیدگان شیفته آنان به نمایش می‌گذارد و وقتی که آنان همسر عزیز مصر را تایید می‌کنند، خطاب به آنان می‌گوید: این همان است که مرا به خاطر او سرزنش کردید، من از او کام دل خواستم، اما او خودداری کرد و اگر به آنچه به او فرمان داده‌ام عمل نکند، حتماً او را به زندان خواهم افکند تا از جمله زبوان گردد. قالت فذلکن الذی لمتنی فیه و لقد راودته عن نفسه فاستعصم و لئن لم یفعل ما امره لیسجنن و لیکونا من الصاغرین (یوسف، ۳۲). یوسف بر سر دو راهی قرار داده می‌شود یا به خواهش نفسانی ملکه تن می‌دهد و دامان خود را می‌آلاید یا اینکه زندانی می‌شود؛ یا به ناپاکی فرو غلتیدن یا به کنج زندان افتادن. فارغ از ظرایف اخلاقی احسن القصص، این آیه حاوی چندین نکته سیاسی است:

نکته اول: ملکه مصر ابایی ندارد که خواسته پلید خود را علناً اعلام کند. به زندان افتادن انسان صالحی همچون یوسف زنگ خطر فرو ریختن همه ارزشهای اخلاقی در چنین جامعه‌ای است. زندانها میزان الحراره جامعه‌اند. برای اینکه بدانی جامعه‌ای بیمار است یا سالم، به زندانهای آن بنگر، اگر صالحی چونان یوسف در بند است، معنایش این است که در آن جامعه پاکدامنی جایی ندارد. اگر آزادیخواهی به زنجیر کشیده می‌شود، معنایش این است که در آن جامعه آزادیخواهی جرم است نه ارزش و بر همین متوال قیاس کن. زندانها دروغ نمی‌گویند، زندانها آینه صادق جامعه و نظام سیاسی خود هستند. برای آزمودن سلامت یک نظام سیاسی قبل از هر چیز باید دید آن نظام چه کسی را زندانی می‌کند.

نکته دوم: ملکه مصر به یک قاعده کلی اشاره می‌کند، قاعده‌ای که در همه نظامهای استبدادی و طاغوتی جاری است «اگر آنچه او را امر کرده‌ام انجام ندهد، حتماً به زندانش می‌افکنم و خوارش می‌کنم»؛ یا اطاعت محض از حاکمیت یا به زندان افتادن. حاکمیتی که مردم را نسبت به اوامر خود بر سر چنین دوراهی قرار می‌دهد و ضمانت اجرای فرامین خود را زور و ارباب قرار

می‌دهد، مطلوب دین نیست. ملکه مصر با دو تاکید مجازات سرپیچی از فرمان خود را زندان اعلام می‌کند (لام تاکید، نون تاکید ثقیله در «لیسجنن»). در یک جامعه ناسالم زندان سرنوشت محتوم کسانی است که به اوامر ناصواب حاکمیت تسلیم نمی‌شوند، از خود اراده دارند و برای درهم شکستن چنین اراده‌های مستقلی باید به زندان افکنده شوند. صالحان باید صاغر، خوار و ذلیل شوند، باید تحقیر شوند، باید خود شوند، تا دیگر کسی هوس سرپیچی از اوامر جهان‌مطاع حاکمیت را در سر نپروراند.

موسی کلیم‌الله نیز از سوی فرعون به زندان تهدید می‌شود. موسی فرعون را به پرستش پروردگار جهانیان دعوت می‌کند، فرعون رسول خدا را دیوانه می‌خواند، موسی با براهین خود عقل حاضران را به چالش می‌طلبد، فرعون عاجز از پاسخ به ادله موسی او را تهدید می‌کند: «اگر خدایی جز من اتخاذ کنی، حتماً از زندانیان خواهی بود.» منطقی فرعون بسیار ساده است: اگر از من اطاعت محض نکنی جای تو زندان خواهد بود. فردی را خدا دانستن، در این خلاصه نمی‌شود که ربه سوی او نماز بخوانیم و برایش روزه بگیریم. پیامبر اسلام در فهم صحیح این گونه آیات قاعده‌ای کلی به دست داده است: من اطاع مخلوقاً فی غیر طاعة الله جل و عز فقد کفر و اتخذ الهی من دون الله. هر کس مخلوقی را در غیر طاعت خداوند اطاعت کند، کافر شده و غیر خداوند را خدا گرفته است. بر اساس این قاعده عمیق نبوی اطاعت از آدمیان در باطن کفر است و از آن سو مردم را به اطاعت محض فراخواندن خدایی کردن است. بر این اساس همه حکومتهای استبدادی و طاغوتی به شیوه فرعون سلوک می‌کنند و هر کس اوامر آنها را نپذیرد و خداگانی آنان را با تردید مواجه کند، جزایش زندان است. فرعون نیز همانند ملکه مصر با دو تاکید (لام تاکید و نون تاکید ثقیله) تهدید خود را غلیظتر می‌کند: «لاجعلنک من المسجونین». و شنونده آگاه است که مسجونین چه قصه دردناک و ترس‌آوری دارند. نحوه مواجهه فرعون با موسی به ما می‌آموزد که حاکمیتی به زندان تهدید می‌کند که در آوردگاه برهان و استدلال وامانده باشد^{۱۵} و ضعف نظری خود را با داغ و درفش و غل و زنجیر جبران می‌کند.

وقتی موسی به زندان تهدید می‌شود، یعنی حاکمیت در دلیل و منطق کم آورده و اگر موسی آزاد بماند و سخن بگوید خانه عنکبوت اقتدار فرعون فرو می‌ریزد. وقتی فردی به زندان افکنده می‌شود یعنی وجود او تهدیدی برای جامعه است. اگر زندانی از مصلحان باشد، یعنی نظام سیاسی آن جامعه از اصلاح‌طلبی احساس خطر می‌کند. حاکمیتی که مصلحان را به زندان می‌افکند به فساد خود اعتراف می‌کند. به یاد داشته باشیم در هر جامعه‌ای زندانی و نظام سیاسی با هم نسبت عکس دارند. اگر در جامعه‌ای مصلحان و پاکان و حق‌طلبان زندانی‌اند، در سلامت نظام سیاسی آن جامعه باید به شدت تردید کرد. تهدید به زندان حربه‌ای کهنه و قدیمی است. قرآن کریم چنین تهدیدی را شیوه فراغنه و طواغیت معرفی می‌کند.

دوم: زندانی اسوة قرآنی

قرآن کریم خود قصه یوسف را احسن القصص خوانده است

(یوسف، ۳). این سوره آکنده از ظرایف فراوان اخلاقی و تربیتی است. در این مجال تنها به امور مرتبط به مسأله زندان حضرت یوسف در ضمن ده نکته می‌پردازیم:

نکته اول: پس از اینکه همسر عزیز مصر خود را بر یوسف صدیقاً عرضه کرد و یوسف در نهایت پاکدامنی از ملکه گریخت و در آستانه در، با عزیز مصر مواجه شد، زلیخا به همسرش می‌گوید جزای کسی که به همسرت اراده سوء کرده باشد چیست جز اینکه زندانی شود یا شکنجه دردناک (را متحمل شود). قالت ماجزاء من اراد باهلك سوءاً الا ان يسجن او عذاب الیم (یوسف، ۲۵)

یوسف گناهی مرتکب نشده جز اینکه از بستر هوس گریخته است. ملکه مصر به دروغ یوسف را به سوء اراده و ناپاکی متهم می‌کند. بحث زندان یوسف با «دروغ» آغاز می‌شود، دروغی آشکار از جانب ملکه. یوسف انکار می‌کند و شاهدهی با تمسک به پاره شدن عقب پیراهن یوسف به صداقت او شهادت می‌دهد. عزیز مصر از یوسف می‌خواهد که از این مسأله درگذرد.

نکته دوم: قصه خواهشهای نفسانی ملکه مصر از یوسف در چارچوب قصر باقی نمی‌ماند و در شهر شایع می‌شود. ملکه زنان شهر را به قصر دعوت می‌کند آنان چون یوسف را می‌بینند تصدیق می‌کنند که ملکه در دلباختن به چنین جمالی محق بوده است. آنچنان که گذشت، ملکه به زنان گفت این همان است که مرا به خاطرش سرزنش کردید. من از او کام دل خواستم، او خودداری کرد اگر به آنچه او را امر کرده‌ام عمل نکند حتماً او را به زندان می‌افکنم و از زبونان خواهد بود. لئن لم يفعل ما امره لیسجنن و لیکونا من الصاغرين (یوسف، ۳۲) یوسف به زندان «تهدید» می‌شود، اگر از او امر ملکه اطاعت نکند زندانی می‌شود.

نکته سوم: یوسف چون تهدید به زندان را می‌شنود با خدایش نجوا می‌کند: خدایا زندان، نزد من محبوبتر از آن است که مرا به آن می‌خوانند. رب السجن احب الی مما یدهوننی الیه (یوسف، ۳۳). یوسف در دو راهی آلودن دامن به گناه و زندان «آگاهانه و مختارانه» زندان را بر می‌گزیند. نکته سوم همین عنصر آگاهی و اختیار یوسف است. یوسف ندانسته و نخواست به زندان نمی‌رود، بلکه در شرایط نامطلوبی که در آن قرار گرفته عالمانه و مختارانه زندان را بر می‌گزیند. این سرنوشت محتوم همه صالحان است که آگاهانه و آزادانه زندان را بر اطاعت از منویات حاکمیت ناصالح ترجیح می‌دهند. به عبارت دیگر در یک جامعه ناسالم، مصلح پیش‌بینی می‌کند که پاک بودن و دعوت دیگران به پاکی، عاقبتی جز زندان ندارد، جامعه‌ای که در آن یوسف برای پاک ماندن از خدا می‌طلبد که زندان نصیبش کند، جامعه‌ای ناپاک و منحط است. وقتی اصلاح‌طلبی احساس می‌کند چاره‌ای جز زندان رفتن ندارد، در واقع عملاً به جامعه اسلام می‌کند که حاکمیت از مشروعیت ساقط شده است. حاکمیتی که در برابر مخالف خود غیر از اطاعت تنها گزینه را زندان نهاده، به فقدان صلاحیت خود رای داده است. خداوند دعای حق یوسف را به خلعت اجابت می‌آراید و با زندان افکنیدن او، یوسف را از کید مکاران می‌رهاند. زندان اولیای الهی فارغ از آگاهانه و مختارانه بودن، خدایی است، عبادت است، مقبول درگاه خداوند است،

انجام وظیفه و تکلیف دینی است. مصلح با اختیار کردن زندان، آگاهانه و آزادانه عبادتی دشوار را آغاز کرده است. تحمل زندان در چشم مصلحان عبادت است.

نکته چهارم: دربار مصر با اینکه بی‌گناهی یوسف برایش اثبات شده بود، بر آن شد تا زمانی که آنها از آسیاب بیفتند و یاد پاکی یوسف و ناپاکی اهل دربار از خاطرها برود او را به زندان افکنند. و بر این تصمیم قسم یاد کرد. ثم بدلهم من بعد ما راوا الایات لیسجننه حتی حین (یوسف، ۳۵).

یوسف زمانی به زندان افکنده می‌شود که حقانیت و بی‌گناهی او بر حاکمیت روشن است. حاکمیتی که برای جبران اقتدار مخدوش شده‌اش مصلحان را به زنجیر می‌کشد، پیش از هر چیز به ضعف مفرط خود اعتراف کرده است.

نکته پنجم: قرآن کریم از میان هم‌بندان یوسف تنها به دو نفر اشاره می‌کند؛ دو جوان از کارگزاران عزیز مصر، یکی ساقی دربار و دیگری کارگر آشپزخانه که به تقصیر به زندان افتاده‌اند. یوسف اولاً با تعبیر خوابشان آن دو را به سوی خود جذب می‌کند و ثانیاً آنان را به خداپرستی و توحید دعوت می‌کند، یا صاحبی السجن اریاب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار (یوسف، ۳۹) یوسف در زندان بیکار نیست، او به تبلیغ دین حق در میان زندانیان مشغول است. از دو هم‌بند یوسف کارگر آشپزخانه اعدام می‌شود اما ساقی دربار پس از چندی آزاد می‌شود.

نکته ششم: حضرت یوسف به یکی از دو کارگزار هم‌بندش گفت: آنگاه که آزاد شدی نزد عزیز مصر از من یاد کن، باشد که این یادآوری باعث شود او مرا از زندان آزاد کند. اما شیطان، هم‌بند آزاد شده‌اش را به فراموشی انداخت و از یاد برد که نزد عزیز مصر زندانی بودن یوسف را تذکر دهد. در نتیجه حضرت یوسف چند سال دیگر (کمتر از ده سال) در زندان باقی ماند. و قال للذی ظن انه ناج منهما اذکرنی عند ربک فانسیه الشیطان ذکر ربه فلیث فی السجن بضع سنین (یوسف، ۴۲). حضرت یوسف علی‌رغم یقین به بی‌گناهی خود و با اینکه خود، بین معصیت و زندان، آگاهانه و با اختیار زندان را برگزید و خدا را خواند که به زندانش افکنند اما از طرق و وسایل مشروع برای رهایی از زندان غافل نیست. لذا از هم‌بندی که در شرف آزادی است می‌خواهد که به ملک تذکر دهد که یوسف در زندان است. یوسف هرگز از عزیز مصر تقاضای عفو نمی‌کند، آنچه او خواست صرفاً یک یادآوری بود «اذکرنی عند ربک». در عین اینکه یوسف صدیقاً تردیدی نداشت که خلاص و نجات به دست خداست، اما توسل به اسباب مباح هیچ منافاتی با اخلاص ندارد. اینکه شیطان، هم‌بند آزاد شده یوسف را به فراموشی انداخت، نشان از آن دارد که تذکر در زندان بودن یوسف به عزیز مصر مورد رضایت شیطان نبوده است.

در تفاسیر روایی فریقین در ذیل این آیه روایات متعددی نقل شده به این مضمون که چون یوسف به جای اینکه آزادی‌اش را از خدا بخواهد با بیان «اذکرنی عند ربک»، آزادی‌اش را از غیر خدا خواست لذا خداوند او را چند سال بیشتر در زندان نگاه داشت. مطابق این روایات خداوند به یوسف پیغام می‌فرستد که چه کسی آن رویای صادق را به دلت انداخت؟ چه کسی تو را محبوب

پدر کرد؟ چه کسی آنگاه که در چاه افتاده بودی کاروان را به سوی روانه کرد و از چاه سالم بدر آوردت؟ چه کسی تو را از مکر زنان حفظ کرد؟ چه کسی در فتنه عزیز مصر به زبان شاهد آورد تا به نفع تو شهادت دهد؟ چه کسی تاویل خواب به تو آموخت؟ و یوسف در پاسخ همه این سؤالات عرض کرد که خدایا تو این نعمتها را به من ارزانی داشتی. مطابق این روایات خداوند می فرماید: ای یوسف پس چگونه به جای اینکه به من استغاثه کنی و از من بخواهی از زندان نجات دهم به دامان بندهای از بندگان من متوسل شدی، تا تو را نزد مخلوقی از مخلوقان من یاد کند؟ پس به واسطه این گناه که بندهای را به سوی بنده دیگر فرستادی چند سال دیگر در زندان بمان. ^{۱۶} مطابق یکی دیگر از همین روایات جبرئیل در زندان بر یوسف وارد می شود و مورچه یا کرمی را درون خاک به او نشان می دهد و می گوید: بنگر من روزی این موجود ریز را در قعر خاک از یاد نبرده ام، پنداشتی تو را فراموش کرده ام؟ این چه کاری بود که به جای اینکه از من بخواهی پیغام می فرستی «اذکرنی عند ربک». یوسف می گوید به آن حد که زندانیان از گریستن او آزرده می شوند. ^{۱۷} علامه طباطبایی اینگونه روایات را مخالف نص کتاب و منافی عصمت و نزاهت یوسف می شمارد. ^{۱۸} حق با المیزان است. یوسف صدیق در تقاضای «اذکرنی عند ربک» تنها از وسیله ای مباح برای رهایی از زندان سود جست و خداوند در قرآن کریم هرگز فعل یوسف را تقبیح نکرده است. دربار مصر با به زندان انداختن یوسف می خواست یوسف از خاطرها محو شود. یوسف با این تذکر دقیقاً بر خلاف نظر عزیز مصر عمل می کند. این وظیفه همه صالحان خارج از زندان است که برای رهایی مصلحان از غل و زنجیر با رعایت عزت زندانی اقدام کنند و کمترین خدمت، زنده نگاه داشتن یاد اوست. یوسف به هم بند از زندان رسته و به حق پیوسته خود، این وظیفه شرعی و اخلاقی را متذکر می شود. یوسف نمی گوید نزد ملک از جانب من چنین بگو، می گوید از من یاد کن، نگذار خاطره من فراموش شود و این درست برخلاف نظر ارباب قدرت است. زنده نگاه داشتن یاد مصلحان زندانی ادامه راه آنان است. واضح است که این تذکر یوسف نه با عزت نبوی منافی است نه با اخلاص اولیای الهی. صاحب مجمع البیان نیز بر همین باور است. ^{۱۹}

نکته هفتم: ملک خوابی عجیب می بیند، هفت گاو فربه توسط هفت گاو لاغر خورده می شوند، هفت خوشه سبز گندم در کنار هفت خوشه خشک گندم. بزرگان دربار از تعبیر خواب ملک درمی مانند. هم بند آزاد شده یوسف تذکر یوسف را پس از چند سال به یاد می آورد و از عزیز مصر درخواست می کند برای تعبیر خواب او را به زندان نزد یوسف بفرستند. یوسف استادانه خواب را تعبیر می کند و خبر از هفت سال قحطی و خشکسالی از پس هفت سال فراوانی می دهد و توصیه می کند که هفت سال زراعت کنید و محصولات خود را برای هفت سال قحطی بعدی ذخیره کنید (آیات ۴۳ تا ۴۹ سوره یوسف). یوسف می توانست علم خود را دریغ کند و آن را تنها به شرط رهایی از زندان در اختیار فرستاده ملک قرار دهد. در حالی که یوسف صبر کرد و بی مزد و منت و بدون هیچ قید و شرطی خواب ملک را تعبیر کرد، چرا؟ اولاً فاجعه قحطی در راه بود و شفقت یوسف صدیق بر مردم

اقتضا می کرد تا به سرعت به مصلحت آنان اقدام کند. مصلحان درخواست حکومتهای جائز را تنها در اموری که مصلحت عمومی و خیر عامه در آن است می پذیرند. ثانیاً یوسف منتظر بود تا برائت خود را به ارباب قدرت اثبات کند و با اعتراف حاکمیت به بیگناهی او، از زندان آزاد شود.

نکته هشتم: عزیز مصر با شنیدن تعبیر صادقانه رویایش بناچار دستور احضار و آزادی یوسف را صادر می کند. و قال الملک ائتونی به. یوسف به جای اینکه خوشحال شود و بدون فوت وقت از زندان خارج شود، درنگ می کند و به فرستاده ملک می گوید به نزد ارباب برگرد از او سؤال کن چرا زنان مصر در مواجهه با وی انگشتان خود را بریدند؟ فلما جاءه الرسول قال ارجع الی ربک فسله ما بال النسوة اللتی قطعن ایدیهن (یوسف، ۵۰) بعد از اینکه ملک مصر از زنان حقیقت ماجرا را جویا شد، آنان بر پاکی یوسف شهادت دادند و ملکه نیز به گناه خود اعتراف کرد، یوسف پس از اثبات برائت خود با عزت از زندان بیرون می آید. یوسف با اختیار زندان را بر ارتکاب معصیت برگزید و باز با اختیار پس از اعتراف حاکمیت بر برائت وی از زندان بدرآمد.

نکته نهم: یوسف آزادی خود از زندان را از جانب خدا می داند: قداحسن بی اذ اخرجنی من السجن (یوسف، ۱۰۰). این خداست که باید اسباب رهایی را فراهم آورد و آنگاه که صلاح بداند حق جویان و اولیای خود را از زندان بدر می آورد. متذکر شدیم که این اخلاص لله منافاتی با کوششهای بندگان از طرق مشروع برای رهایی ندارد. اما همواره باید به خاطر داشته باشیم آنان که برای رضای خدا رنج زندان را به جان خریدند رهاییشان از زندان را نیز تنها از او می طلبند و از خدای خود خواسته اند تا زمانی که در زندان بودن آنان در استمرار دین و ادامه روند اصلاحات موثر است، در زندان بمانند. در تفسیر مجمع البیان روایت زیبایی است از آنچه یوسف در ابتدای آزادی از زندان بر زبان رانده است. یوسف چون از زندان آزاد شد برای زندانیان دعا کرد و فرمود: اللهم اعطف علیهم بقلوب الاخیار و لا تم علیهم الاخبار. خداوند دلهای نیکان را به سوی آنان متمایل بگردان و خبرها را از ایشان مپوشان. فلذلک یکون اصحاب السجن اعرف الناس بالاخبار فی کل بلدة. از این رو زندانیان در هر شهری بیش از دیگر مردم در جریان اخبارند. و کتب علی باب السجن، یوسف بر در زندان نوشت: هذا قبور الاحیاء و بیت الاحزان و تجرئة الاصدقا و شماتة الاعداء ^{۲۰} اینجا (زندان) قبر زندگان، خانه اندوهها، آزمون دوستان و سرزنش دشمنان است.

از جمله محدودیتهایی که زندانی به شدت از آن رنج می برد محرومیت از اطلاعات و اخبار است. با این همه غالباً خبرها در زندان زود می پیچد. تض زندگی در یک جامعه ناسالم در بند زندانیان سیاسی تندتر می تپد. محرومیت زندانی از جریان آزاد اطلاعات و اخبار (در عرف زمان ما از روزنامه و مجله و رادیو و اینترنت و تلفن و...) کمتر از دوری از اهل و عیال نیست. تعبیر چهارگانه حضرت یوسف از زندان، سخت جذاب است: زندان قبرستان زندگان است. ما دوگونه قبرستان داریم؛ قبرستان مردهها و قبرستان زندهها. خارج از زندان همگان می کوشند تا زمان دیرتر بگذرد. اما زندانیان همه در پی آنند تا زمان زودتر سپری شود.

آزادی و اختیار ملازم زندگی است. هر جا آزادی آدمی سلب شود آنجا قبرستان است و زندان قبرستان زندگان است. در یک جامعه ناسانم، سالمترین افراد را باید در زندان سراغ گرفت. نظام سیاسی ناصالح، مخالفان خود را به زندان می افکند تا از شر آنان در امان بماند. اگر می توانست آنها را می کشت. چون افکار عمومی اجازه قتل مخالفان حکومت را نمی دهد با سلب آزادی مصلحان، حذف فیزیکی از جامعه، خاموش کردن نام و یاد آنان، تبعید به قبرستان زندگان، مرگ تدریجی را برایشان تجویز می کنند. یوسف که خود رنج زندانی را چشیده است، زندان را بیت الاحزان می نامد؛ حزن از بابت سلب آزادی. دوستان زندانی تجربه می اندوزند، زندان آینه عبرت است و بدخواهان زندانی زبان به شماتت و طعن می گشایند، تجربه الاصدقاء و شماتة الاعداء.

نکته دهم: خداوند بلای زندان یوسف را وسیله نیل او به عزت و اقتدار قرار می دهد. بدخواهان با به زندان افکندن یوسف بنای آن داشتند که یاد یوسف را از دلها بزایند و او را از سراچه دل مردم بیرون کنند و او را از چشم مردم بیندازند. اما خداوند بر یوسف منت نهاد و زندان را طریق رسیدن به اریکه عزت و اقتدار کرد.^{۱۱} و کذلک مکننا لیوسف فی الارض یتبوا منها حیث یشاء نصیب برحمتنا من نشاء و لانضیع اجرالمحسنین و لاجر الاخرة خیر للذین آمنوا و کانوا یتقون (یوسف، ۵۶ و ۵۷). بدینسان یوسف را بر زمین سیطره دادیم، تا هر آنجا که می خواهد برگزیند، رحمت خود را شامل هر که بخواهیم می کنیم و پاداش نیکوکاران را تباه نمی کنیم، هر چند پاداش آخرت برای مومنان و پرهیزکاران بهتر است.

ب: زندان، مجازات مجرمان؟

آیا قرآن کریم، زندان را به عنوان یکی از مجازاتهای شرعی به رسمیت شناخته است؟ اگر پاسخ مثبت است، کلام الله مجید برای کدام یک از جرایم مجازات زندان را تجویز کرده است؟ تخصص در آیات قرآن و تفاسیر و همچنین کتب فقهی نشان می دهد که از جانب برخی مفسران و فقیهان حداکثر از چهار آیه مجازات شرعی زندان استظهار شده است. این چهار آیه را از دو زاویه تفسیری و فقهی مورد بررسی قرار می دهیم تا مشخص شود اولاً کدام یک از عالمان از این آیات چنین استظهاری کرده اند؟ ثانیاً قول این دسته از عالمان در مقایسه با قول مشهور و رایج چه محلی از اعتبار دارد؟ ثالثاً: آیا با حدس این دسته از عالمان می توان موافق بود و به رای آنان فتوا به زندان داد؟

اول: جزای محارب

انما جزاؤ الذین یحاربون الله و رسوله و یسعون فی الارض فسادا ان یقتلوا او یصلبوا او تقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الاخرة عذاب عظیم (مائده، ۳۳). جزای کسانی که با خدا و رسولش محاربه می کنند و به فساد در زمین می کوشند به این است که کشته شوند یا به صلیب کشیده شوند یا دستها و پاهایشان برخلاف هم قطع شود یا از زمین رانده شوند، این خواری شان در دنیاست و بر ایشان در آخرت عذابی سنگین خواهد بود.

محارب کسی است که مسلحانه در جامعه ارباب می کند و

مخل امنیت عمومی و مفسد فی الارض است. چهار مجازات برای محارب پیش بینی شده است. آیه از این حیث که مراد از «او» در آیه تخخیر است یا به حسب درجات افساد و محاربه ترتیب مبهم است و برخی روایات ذیل آیه قول دوم را تایید می کنند یعنی نفی تخخیر و اثبات ترتیب به حسب درجات محاربه. اگر محارب مرتکب قتل شده باشد مجازات اول یعنی قتل شامل حال وی می شود. اگر محارب علاوه بر قتل سرقت نیز کرده باشد، مجازات دوم یعنی قتل از طریق دار، مجازات وی خواهد بود و اگر سرقت مسلحانه بدون قتل مرتکب شده باشد مجازات سوم، قطع دستها و پاهای مقابل نصیب وی خواهد شد و اگر در اخلال مسلحانه در امنیت عمومی مرتکب قتل و سرقت نشده باشد، نفی از ارض می شود. یعنی «ینفی من المصر الذی فعل فیه ما فعل الی مصر غیره سنة» یعنی به مدت یک سال از شهری که در آن مرتکب جرم شد، تبعید می شود و به اهالی تبعیدگاه ابلاغ می شود که او محارب است تا از همنشینان با وی بپرهیزند.^{۱۲} برخی از روایات نیز انتخاب هریک از مجازاتهای چهارگانه را به اختیار امام می گذارد.^{۱۳}

درباره مجازات چهارم (ینفوا من الارض) دو قول است؛ قول اول: مراد از آن تبعید به شهر دیگر به مدت حداکثر یک سال. روایات معتبر متعددی از جمله دو روایت یاد شده از کافی، همین تفسیر را از آیه ارائه کرده اند. ظاهر آیه نیز همین را اقتضا می کند و مشهور نیز بر همین قول فتوا داده است.^{۱۴} قول دوم: مراد از نفی از ارض، زندانی کردن محارب است تا اینکه توبه کند یا بمیرد. مستند این قول دو روایت است، یکی در تفسیر عیاشی: اگر محارب فقط اخلال در امنیت و ایجاد ترس کرده باشند اما کسی را نکشته باشند و مالی را نبرده باشند، محبوس می شوند، این معنای نفی از ارض است. (امر بایداعهم الحبس، قال ذلک معنی نفیهم من الارض باخافتهم السبیل).^{۱۵}

روایات دوم در مسند زید از امام علی است: راهزنان مسلحی که کسی را نکشته و مالی را نبرده باشند بگیرید و حبس کنید تا بمیرند (احسوا حتی یموتوا و ذلک نفیهم من الارض).^{۱۶}

از فقهای امامیه شیخ الطائفة طوسی در المبسوط مجازات تعزیری نوع چهارم از محارب را این گونه تعیین کرده است: «ینفی عن بلده و یحبس فی غیره و فیه من قال لا یحبس فی غیره و هذا مذهبنا غیران اصحابنا رووا انه لا یقر فی بلده»^{۱۷} محارب از شهرش تبعید می شود و در شهر دیگر زندانی می شود، برخی اصحاب قائلند که در شهر دیگر زندان نمی شود و مذهب ما نیز همین است، الا اینکه اصحاب ما روایت کرده اند که در شهرش باقی گذاشته نمی شود. ابوالصلاح حلبی مجازات این گونه از محارب «ان ینفیه من الارض بالحبس او النفی من مصر الی مصر حتی یومنوا او یری الصفح عنهم»^{۱۸} یعنی مجازات چهارم را تخخیر بین حبس و تبعید دانسته است. سیدبن زهره نیز همین نظر را تایید کرده است «نفوا من الارض بالحبس او النفی من مصر الی مصر، کل ذلک بالاجماع من الطائفة علیه»^{۱۹} اما یحیی بن سعید در مجازات محاربه قسم چهارم تخخیر بین سه امر قائل شده است: فان اخاف و لم یجن نفی من الارض بان یفرق علی قول - او یحبس علی آخر، او ینفی من بلاد اسلام سنة حتی یتوب^{۲۰} یعنی یا غرقش می کنند یا به زندانش می افکنند یا تبعیدش می کنند. دو مورد اول



را وی دو قول در مسأله دانسته و ظاهراً فتوای خود وی نیست. اما علاءالدین حلبی تبعید به علاوه زندان را تا توبه یا مرگ جزای این قسم از مجاریبان دانسته است و «ان لم يحدث منهم سوى الاخافة والارجاف نفوا من بلد الى بلد و اودعوا السجن الى ان يتوبوا او يموتوا»^{۳۱}

در مجموع قائلان به مجازات حبس درباره محاربی که مرتکب قتل و سرقت نشده باشد، چهارگونه نظر داده اند:

۱- حبس در شهر خودش (ظاهر شیخ در مبسوط)

۲- حبس در تبعید (علاءالدین حلبی)

۳- تخیرین تبعید و حبس (ابوالصلاح و سیدبن زهره)

۴- تخیرین غرق، حبس و تبعید (یحیی بن سعید)

اما شیخ الطائفة در دیگر کتبش بویژه کتاب فتاوی النهایة برخلاف ظاهر مبسوط به رای مشهور یعنی به تبعید فتوا داده است.^{۳۲} به هر حال مستند مجازات حبس در قسم چهارم محارب ضعیف است و در مقابل مستندات معتبر قوی دیگر توان ایستادگی ندارد. در مجموع مجازات حبس (اعم از تخیری و تعیینی، در شهر خودش یا در تبعید) قولی ضعیف در مسأله است و نظر مشهور علمای امامیه برخلاف آن است.

دوم: مجازات زانیه

و التي ياتين الفاحشة من نسائك فاستشهدوا عليهن اربعة منكم فان شهدوا فامسكوهن في البيوت حتى يتوفيهن الموت او يجعل الله لهن سبيلا (نساء، ۱۵). زانی از شما که مرتکب فاحشه می شوند، بر آنان چهار شاهد بگیرید، اگر شهادت دادند، در خانه ها حبسشان کنید تا مرگشان برسد یا خدا راهی برای آنان بگشاید.

درباره این آیه چند بحث است:

۱. مراد از فاحشه در این آیه چیست؟ زنا یا مساحقه یا اعم از زنا و مساحقه؟

۲. آیا مجازات امساک در بیوت «حد شرعی» به عنوان مجازات ارتکاب فاحشه است یا از قبیل «دفع منکر» است؟

۳. آیا مراد از «سبیل» در ذیل آیه، تازیانه (سوره نور آیه ۲) است یا اینکه مراد از آن توبه صادقه یا سقوط زن از قابلیت ارتکاب فاحشه به واسطه کبر سن و مانند آن یا میل به ازدواج مشروع یا دیگر اسباب ایمنی از ارتکاب فاحشه است؟

۴. آیا حکم امساک در بیت از احکام دائمی و غیر منسوخ قرآن کریم است و یا با توجه به نزول آیه ۲ سوره نور، «سبیل» ذیل آیه سوره نساء محقق شده و این آیه از منسوخات قرآن کریم محسوب می شود؟

در پاسخ به سؤالات چهارگانه فوق اکثر قریب به اتفاق علمای امامیه معتقدند که اولاً مراد از فاحشه در آیه مورد بحث زنا است، ثانیاً در زمان نزول آیه و در صدر اسلام مجازات امساک در بیوت از حدود امضایی (و نه تأسیسی) شرع محسوب می شده است و ثالثاً بنابر تصریح روایات معتبری از رسول اکرم ص و ائمه هدی آیه جلد (نور، ۲)، مجازات تازیانه برای زانی و زانیه همان سبیل معهود در ذیل آیه ۱۵ سوره نساء است.

و رابعاً با نزول دومین آیه سوره نور آیه ۱۵ سوره نساء نسخ

شده است یا مدت آن پایان گرفته است و در هر صورت دیگر به آیه یادشده عمل نمی شود: الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منها مائة جلدة و لا تاخذکم بهما راقۃ فی دین الله ان کنتم تومنون بالله و الیوم الآخر و لیشهد هذابهما طائفة من المومنین (نور، ۲) زن و مرد زناکار را صد ضربه تازیانه بزنید، مبادا به آنها در دین خدا ترحم کنید، اگر به خدا و قیامت ایمان دارید، می باید گروهی از مومنین شاهد اجرای حد باشند.

واضح است که در زمان اعتبار آیه (قبل از نزول آیه جلد) مراد از امساک در بیت، حبس در خانه برای جلوگیری از ادامه ارتکاب فحشاست، این حبس توسط خویشاوندان و اقربا به صورت خانوادگی انجام می شده و به هیچ وجه مراد زندانی شدن در زندان متعارف (سجن) زیر نظر حاکم شرع و اولیای حکومت نبوده است، که از آن امروز به حصر در خانه تعبیر می شود.

امام صادق ع از امیرالمومنین ع در حدیث ناسخ و منسوخ روایت کرده است که در شریعت جاهلی زن اگر مرتکب زنا می شد، در خانه اش محبوس می شد تا بعیرد و اگر مرد مرتکب زنا می شد او را از مجالسشان طرد می کردند و او را دشنام داده، آزارش می کردند و جز این حکمی نبود تا این دو آیه (نساء ۱۵ و ۱۶) نازل شد، پس چون مسلمانان فراوان شدند و اسلام قوی شد و مسلمین از امور جاهلی استیحا ش پیدا کردند خداوند آیه جلد را نازل فرمود (نور، ۲) پس آیات حبس و ایداء منسوخ شد.^{۳۳} علی بن ابراهیم و عیاشی، نیز نسخ آیه را در تفاسیر خودشان گزارش کرده اند.^{۳۴} به هر حال از مسلمات است که حکمی که در اواخر عهد نبوی بر زنان زانیه جاری می کرده اند تازیانه بوده نه حبس در خانه ها.^{۳۵}

اما در مورد این آیه مرحوم آیت الله خوئی در تفسیر البیان نظر دیگری دارد. به نظر وی اولاً مراد از فاحشه در آیه صرفاً زنا نیست، یا سحوق است یا اعم از سحوق و زناست، ثانیاً ظاهر آیه در این است که امساک زن در خانه اش به واسطه تعجیزش از ادامه ارتکاب فاحشه است که از قبیل «دفع منکر» محسوب می شود، دفع منکر در امور مهم (اعراض و نفوس) بدون تردید واجب است، نه «حد شرعی»، ثالثاً مراد از جعل سبیل در ذیل آیه، جعل طریقی برای وی جهت رهایی از عذاب است، لذا نمی توان مراد از سبیل جلد و رجم باشد، اگر «سبیل لها» جلد و رجم است پس «سبیل علیها» چه خواهد بود؟ بنابراین سبیل یا توبه یا سقوط از قابلیت ارتکاب فحشا یا ازدواج یا غیر آن است. رابعاً حکم آیه امساک مستمراً باقی است. اما حکم جلد و رجم حکمی دیگر برای تادیب مرتکبان فحشاست و ناسخ آیه امساک محسوب نمی شود. به عبارت دیگر حکم امساک برای تحفظ از وقوع در فاحشه دیگری است و حکم دوم (جلد و رجم) برای تادیب بر جریمه اول و صیانت باقی زنان از ارتکاب امثال این اعمال ناپسند تشریح شده است.^{۳۶}

نظر مرحوم آیت الله خوئی مبتنی بر قول مضیق ایشان در بحث ناسخ و منسوخ در علوم قرآنی است و ظاهراً حتی خود ایشان نیز در کتب استدلالی و فتوایی خود به قول مشهور فتوا داده است.^{۳۷} به هر حال مجازات موضوع آیه مورد بحث به نظر اکثر قریب به اتفاق علمای امامیه منتفی است.

سوم: حبس شهود تا وقت نماز عصر

یا ایها الذین آمنوا شهادة بینکم اذا حضر احدکم الموت حبین الوصیة اثنتان ذوا عدل منکم او آخران من غیرکم ان اتم ضربتم فی الارض فاصابتکم مصیبة الموت تحبسونها من بعد الصلوة فیقسمان بالله ان ارتبتم لانشتری به ثمناً ولو کان ذاقربى و لانکم شهادة الله انا اذا لمن الاثمین (مائده، ۱۰۶) ای مؤمنان آن هنگام که مرگ یکی از شما فرا رسد، در موقع وصیت می باید دو نفر عادل را از میان خودتان به شهادت بطلبید یا اگر مسافرت کردید و مرگ شما فرا رسد [و در راه مسلمانی نیافتند] دو نفر از غیر شما، و اگر به هنگام ادای شهادت در صدق آنها شک کردید آنها را بعد از نماز نگاه دارید تا سوگند یاد کنند که حاضر نیستیم حق را به چیزی بفروشیم اگرچه در مورد خورشاونندان ما باشد و شهادت الهی را کتمان نمی کنیم که از گناهکاران خواهیم بود.

مضمون مورد بحث در این آیه «تحبسونها من بعد الصلوة» است، آیه دستور می دهد که به هنگام ادای شهادت اگر شک و تردیدی در شهادت باشد، شاهدان را وادار کنند که به نام خدا سوگند یاد کنند، چه مسلمان و چه غیرمسلمان و این حکم برای احتیاط بیشتر و محکم کاری در حفظ مال مردم است. انتخاب وقت نماز به خاطر خدا ترسی بیشتر در آن زمان است. همچنان که واضح است حبس در این آیه به معنای به زندان افکندن نیست، بلکه به معنای نگاه داشتن برای قسم یاد کردن است و هیچ ارتباطی به بحث زندان ندارد.

چهارم: مجازات کافر حربی

فاذا انسلخ الا شهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و خذوهم و احصروهم واقعدوا لهم کل مرصد، فان تابوا و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة فخلوا سبیلهم ان الله غفور رحیم (توبه، ۵) هنگامی که ماههای حرام پایان گرفت، مشرکان را هر کجا ببینید به قتل برسانید و آنها را اسیر سازید و محاصره کنید و در هر کمینگاه بر سر راه آنان بنشینید، پس هرگاه توبه کنند و نماز را به پادارند و زکات را بپردازند، آنها را رها کنید، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است.

بحث در «خذوهم و احصروهم» است، آیا مراد از این دو، دستور به زندان انداختن آنان است؟ پاسخ منفی است. مراد آیه این است که در میدان جنگ یا شرایط شرعی اگر بر آنان پیروز شدید و قتلشان ممکن بود می کشیدشان و اگر ممکن نبود اسیرشان می کنید و اگر اسارت نیز میسر نشد، محاصره شان می کنید و از خروجشان به سوی مردم و پراکنده شدنشان بین مردم جلوگیری می کنید و اگر از محلشان مطلع نیستید در هر جایی در کمینشان بنشینید.^{۳۸} به هر حال آیه مربوط به احکام جهاد است و «خذوهم» دال بر لزوم اسارت است و حکم اسارت در عرف حقوقی و شرعی با حکم زندان تفاوت دارد. «احصروهم» هم هیچ دلالتی بر به زندان افکندن ندارد و دال بر محاصره در جهاد ابتدایی است و در مجموع آیه از بحث زندان اجنبی است.

ج: زندان اخروی، سجین و حصیر

جهنم جزای اخروی مجرمان است. خداوند در دو موضع از قرآن

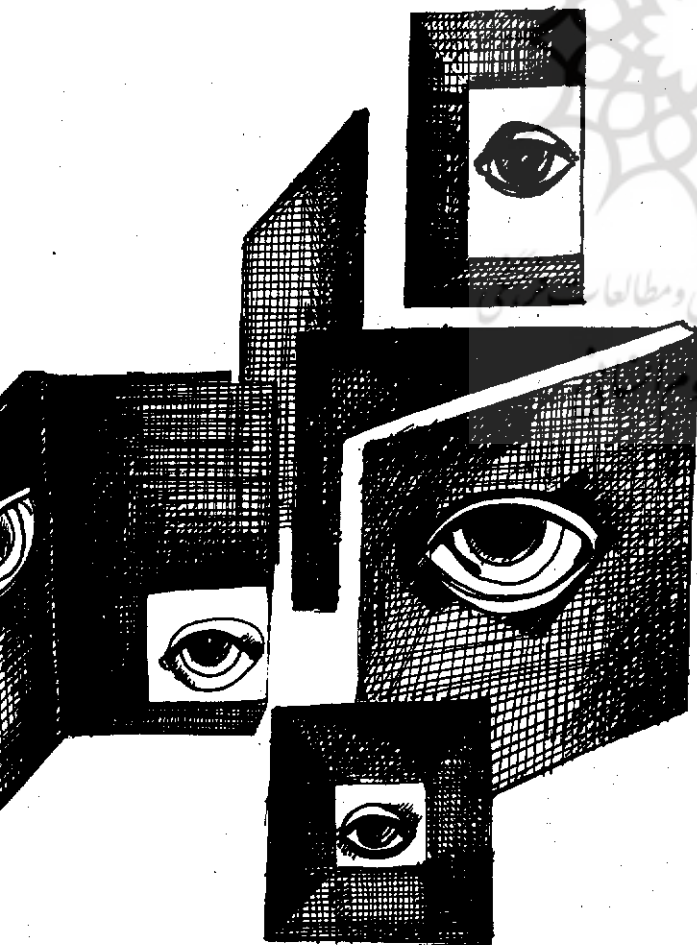
کریم از جهنم به حصیر و سجین تعبیر کرده است. حصیر از ماده حصر به معنای حبس است، به هر نقطه ای که راه خروج ندارد، حصیر گفته می شود. و جعلنا جهنم للکافرین حصیراً (الاسراء، ۸) ما جهنم را برای کافران زندان سختی قرار داده ایم.

کلا ان کتاب الفجار لفی سجین و ما ادریک ما سجین کتاب مرقوم ویل یومئذ للمکذبین (مطففین، ۷ تا ۱۰) چنین نیست، کتاب فاجران در سجین است و توجه می دانی سجین چیست؟ سرنوشتی است محتوم، وای در آن روز بر تکذیب کنندگان.

سجین مقابل علین است، علین غلو مضاعف است و در سجین دو معنای پستی و حبس (سفل و انجباس) مضمهر است. سجین مبالغه از سجن است به معنای حبس. سجین چیزی است که هر که داخل آن می شود جاودانه یا بسیار طولانی در آن محبوس می شود. کتاب مورد اشاره آیه قضای محتوم است. این مقتضای تدبر در آیات چهارگانه با مقایسه با دیگر آیات است.^{۳۹}

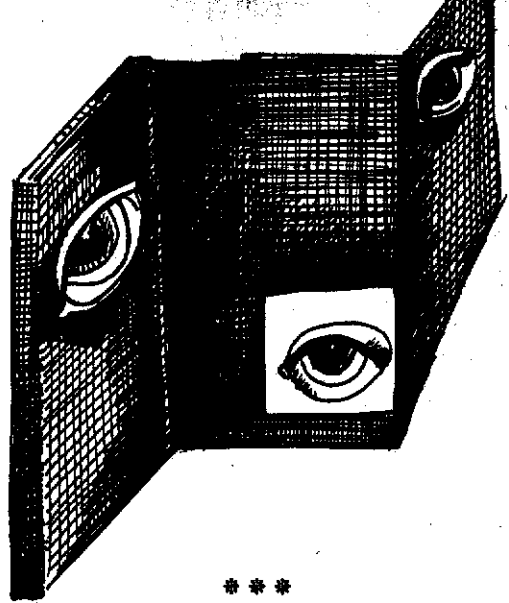
هرچند اقوال دیگری نیز در مورد آیات مورد بحث در کتب تفسیر دیده می شود از جمله: سجین کتاب جامعی است که نامه عمل بدکاران در آن گرد آمده و محتویات آن سبب زندانی شدن فاجران در جهنم می شود، دیگر اینکه مراد از سجین طبقه هفتم زمین و محلی در جهنم است.^{۴۰}

از بهشت اخروی کسی نمی گریزد، ابواب بهشت برای این است که غیرمستحقین به آن داخل نشوند. اما جهنم زندانی است که جزای اعمال بدکاران در آخرت است.



یادداشتها

۱. رجوع کنید به راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن؛ ابن منظور، لسان العرب.
۲. مطفنین، ۷ و ۸.
۳. یوسف، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۴۱، ۴۲ و ۱۰۰.
۴. یوسف، ۲۵، ۳۲، ۳۵.
۵. شعراء، ۲۹: قال لئن اتخذت الهأ غیری لا جعلتک المسجونین.
۶. مائده، ۱۰۶ و هود، ۸.
۷. رجوع کنید به المنجد، ماده حبس، حبسه: سجنه.
۸. نساء، ۹۰، توبه، ۵، بقره، ۱۹۶ و ۲۷۳.
۹. اصفهانی، پیشین.
۱۰. آل عمران، ۳۹.
۱۱. اسراء، ۸.
۱۲. نساء، ۱۵.
۱۳. مائده، ۳۳.
۱۴. تحف العقول، کلمات امام رضا و امام جواد به مأمون در جوامع الشریعة.
۱۵. رجوع کنید به المیزان، ج ۱۵، ص ۲۷۲.
۱۶. رجوع کنید به تفسیر عیاشی، تفسیر علی بن ابراهیم قمی، تفسیر مجمع البیان طبرسی و تفسیر الدر المنثور ذیل آیه ۴۲ سوره یوسف.
۱۷. تفسیر علی بن ابراهیم قمی و تفسیر نورالثقلین و تفسیر البرهان ذیل آیه ۴۲ سوره یوسف.
۱۸. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۱۸۳.
۱۹. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۶۹.
۲۰. مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۷۰، ذیل آیه ۵۵ سوره یوسف.
۲۱. المیزان، ج ۱۱، ص ۲۵۸، کلام فی قصة یوسف.
۲۲. روایت عبدالله مدائنی از امام رضا در کافی، ج ۷، ص ۲۴۶، حدیث ۸ و تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۳۳ و ۱۳۲، وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۳۴، المیزان، ج ۵، ص ۳۳۲، روایات در این معنی مستفیض است.
۲۳. روایت جمیل بن دراج از امام صادق در کافی، ج ۷، ص ۲۴۵، حدیث ۳ و وسایل الشیعه، ابواب حد المحارب، باب ۱، حدیث ۳.
۲۴. از جمله امام خمینی (ره)، تحریر الوسیله، کتاب الحدود، الفصل السادس فی حد المحارب، مسأله ۱۰، ج ۲، ص ۴۹۳.
۲۵. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۱۴، ج ۹۱، وسایل الشیعه، ابواب حد المحارب، باب ۱، ج ۱۸، ص ۵۳۶.
۲۶. مستند زید، ص ۳۳۳.
۲۷. مبسوط، ج ۸، ص ۴۷: و فیه من قال: یحبس فی غیره و هذا مذهبتنا. مطلب را بر اساس نقل صاحب جواهر از مبسوط نقل کردم (جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۵۹۳).
۲۸. الکافی فی الفقه، ص ۲۵۲.
۲۹. غنیة النزوع (الجوامع الفقهیة)، ص ۵۲۲.
۳۰. الجامع للشرائع، ص ۲۴۲.
۳۱. اشارة السبق (الجوامع الفقهیة)، ص ۱۳۲.
۳۲. شیخ طوسی، نهایة الاحکام، ص ۷۲۰.
۳۳. رسالة المحکم و المتشابه، ص ۸ و وسایل الشیعه، ابواب حد الزنا، باب ۱، حدیث ۱۹، ج ۱۸، ص ۳۵۱.
۳۴. تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۱۳۳، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۲۸، حدیث ۱۱.
۳۵. تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۲۵۰.
۳۶. آیه الله سید ابوالقاسم موسوی خویی، البیان، ص ۲۳۱ (با تلخیص).
۳۷. آیه الله خویی، مبانی تکملة المنهاج، ج ۱، ص ۱۹۸، مسأله ۱۵۵.
۳۸. رجوع کنید به مجمع البیان، ج ۵، ص ۱۲ و المیزان، ج ۹، ص ۱۵۲.
۳۹. تلخیص رای المیزان، ج ۲۰، ص ۲۳۲ و ۲۳۱.
۴۰. رجوع کنید به مجمع البیان، ذیل آیات ۸ و ۷ مطفنین.



اکنون با توجه به بررسی فوق می توان سؤالات آغاز مقاله را به اجمال چنین پاسخ گفت:

۱- زندان به عنوان مجازات شرعی مستند قرآنی ندارد. جرایمی که به لحاظ دینی مجازاتشان زندان تعیین شده است، مستفاد از روایات است (که خارج از بحث این مقاله و موضوع مقاله ای مستقل است). از چهار آیه ای که به بحث زندان مرتبط است، مجازات محاربی که مرتکب قتل و سرقت نشده است به نظر مشهور تبعید است نه حبس، حبس زانیه در خانه به آیه جلد منسوخ شده است، مراد از حبس شهود تا وقت نماز عصر به زندان افکندن نیست، نگهداشتن است، از جمله مجازاتهای کافر حربی اسارت است که با زندان به لحاظ حقوقی و شرعی متفاوت است:

۲- قرآن کریم تنها در دو موضع بحث زندان در دنیا را مطرح کرده است: یکی تهدید موسی از جانب فرعون و دیگری قصه حضرت یوسف. یوسف صدیق زندانی اسوه قرآنی است. ۳- در قرآن، زندان حربه مستبدان و طواغیت علیه مصلحان معرفی شده است. زندانیان و تهدید شده های به زندان در قرآن دو پیامبرند و هر دو در مصر، آنکه به زندان تهدید می کند فرعون است و آن که به زندان می افکند عزیز مصر است.

۴- زندانی اسوه قرآنی بیگناه است و با آگاهی و اختیار زندان را بر ارتکاب معصیت و اطاعت از حاکمیت منحرف برگزیده است. او به خاطر دین خدا و احیای حق رنج زندان را به جان خرید و آزادی اش از بند را نیز احسان الهی می داند.

۵- یوسف زندان را «قبرستان زندگان» می خواند. بدخواهان، با به زندان افکندن یوسف خواستند که نام او از یادها برود و راه او فراموش شود، اما خداوند بلای زندان را وسیله نیل او به عزت و اقتدار در دنیا و اجر و ثواب در آخرت قرار داد.

۶- زندان جزای بدکاران بدخواه در آخرت است.

امیدوارم در مجالی دیگر توفیق ارائه مباحث زندان در روایات، زندان در فقه و احکام، و زندان در تاریخ دینداران و سیره متشرعه را بیابم، بحث «زندان در اسلام» حاصل این چهار بحث خواهد بود. از دوستداران بافضیلت قرآن کریم انتظار است که با تذکرات و انتقادات خود این قلم را یاری فرمایند.

زندان اوین، ۱۴ بهمن ۱۳۷۸